

به نام خدا

بافت تاریخی زنده؛ از آسیب شناسی تا احیا

مؤلف:

ملینا شهری

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir



سرشناسه : شهری ، ملینا ، ۱۳۷۹
عنوان و نام پدیدآور : بافت تاریخی زنده ؛ از آسیب شناسی تا احیا/ مولف : ملینا شهری
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری : ۱۴۸ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۳۰۷-۰
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : بافت تاریخی زنده ؛ از آسیب شناسی تا احیا
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۸۸۳۷۶۱۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

نام کتاب : بافت تاریخی زنده ؛ از آسیب شناسی تا احیا
مولف : ملینا شهری
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۵
چاپ: زبرجد
قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۳۰۷-۰
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست

مقدمه	۵
فصل اول: هستی‌شناسی بافت تاریخی در عصر معاصر	۹
تعریف بافت تاریخی به مثابه یک ارگانیزم زنده و نه یک موزه	۱۱
تضاد پارادایم‌های مدرنیته و سنت در بسترهای تاریخی	۱۳
جایگاه بافت تاریخی در هویت‌بخشی به کلان‌شهرهای امروز	۱۵
بررسی سیر تحول مفهوم حفاظت از رویکردهای کالبدی به رویکردهای اجتماعی	۱۶
نقش بافت‌های تاریخی در تاب‌آوری شهری و پایداری محیطی	۱۹
چارچوب نظری برای درک رابطه میان کالبدو فرهنگ	۲۴
فصل دوم: آسیب‌شناسی کالبدی فضایی؛ کالبدِ رو به زوال	۲۹
تحلیل فرسودگی سازه‌ای و فقدان زیرساخت‌های مدرن	۳۱
بررسی مداخله‌های غیرکارشناسانه و گسست‌های فضایی	۳۳
معضل نفوذپذیری و دسترسی در بافت‌های تاریخی متراکم	۳۶
تضاد میان کاربری‌های معاصر و استانداردهای فضایی تاریخی	۳۸
بررسی تخریب خاموش تغییر تدریجی ماهیت فضایی به دلیل نیازهای جدید	۴۱
آسیب‌شناسی تعارض میان نیاز به پارکینگ و ترافیک با حفظ بدنه تاریخی	۴۳
فصل سوم: آسیب‌شناسی روانشناختی فرهنگی؛ روانِ بافتِ زخمی	۴۷
مفهوم بی‌جایی Placelessness و تأثیر آن بر روحیه ساکنان	۵۰
گسست خاطره جمعی و افت تعلق خاطر در بافت‌های در حال تغییر	۵۵
بررسی اضطراب محیطی ناشی از ناامنی و ناخوانایی در بافت‌های فرسوده	۵۸
تحلیل اثرِ طردشدگی اجتماعی بر روانِ محیطی ساکنان اصیل	۶۱

پیامدهای روانشناختی جایگزینی ساکنان بومی با جمعیت‌های مهاجر/غیرمتعلق	۶۶
بحران هویت نسل‌های جدید در مواجهه با فضای سکونت گاهی تاریخی	۷۲
فصل چهارم: الگوهای نوین احیا؛ از مرمت تا بازآفرینی خلاق.....	۷۹
رویکرد مرمت یکپارچه Integrated Cnservatin؛ پیوند میان کالبد و کارکرد	۸۶
استراتژی جراحی‌های کوچک مقیاس برای تزریق حیات به بافت‌های فشرده	۹۳
الگوهای سازگارسازی مجدد Adaptive Reuse برای کاربری‌های معاصر	۹۷
پیوند معماری معاصر با بستر تاریخی: در جستجوی تداوم ساختار	۱۰۲
تکنیک‌های بهسازی زیرساختی با حداقل مداخله در بافت تاریخی	۱۰۶
مدیریت مشارکت‌محور در احیا؛ نقش ساکنان در فرایند طراحی	۱۱۱
فصل پنجم: احیای روانشناختی؛ بازسازی پیوند انسان و مکان	۱۱۵
طراحی محیطی با هدف ارتقای حس تعلق Sense f Belnging	۱۱۹
الگوی فضاهای عمومی برای تقویت تعاملات اجتماعی و کاهش انزوای شهری	۱۲۱
استفاده از روایت‌گری مکان Place Narratives برای احیای خاطره جمعی	۱۲۷
راهکارهای طراحی برای بهبود امنیت روانی در بافت‌های تاریخی	۱۲۹
معماری بازگشت: نقش فضاهای سبز و نیمه‌باز در ترمیم روان ساکنان	۱۳۴
برنامه‌ریزی برای زیست‌پذیری: ادغام استانداردهای آسایش مدرن با فضای تاریخی	۱۳۸
نتیجه‌گیری	۱۴۲
منابع	۱۴۵
منابع لاتین	۱۴۸

مقدمه

بافت تاریخی بستر شکل گیری حافظه جمعی و هویت یک سرزمین است که پیوند میان گذشته و حال را برقرار می سازد و به عنوان ارگانیکسی زنده در تعامل مداوم با نیازهای متغیر انسان معاصر قرار دارد اما این بستر در مواجهه با شتاب تحولات کالبدی و اجتماعی شهرها دچار گسست های عمیق شده و در معرض زوال تدریجی قرار گرفته است که نیازمند رویکردی فراتر از مرمت های سطحی و نگاه های موزه ای است زیرا بافت تاریخی تنها مجموعه ای از بناهای ارزشمند نیست بلکه منظومه ای از روابط پیچیده انسانی و فضایی است که در طول زمان شکل گرفته و حیات آن در گرو تداوم این روابط است و هرگاه این شبکه معانی دچار اختلال شود کالبد نیز از معنا تهی می گردد و به پوسته ای بی روح بدل می شود و در چنین شرایطی اگر مداخله معمارانه بدون درک لایه های نامرئی حیات اجتماعی صورت گیرد نتیجه آن تنها بازسازی ظاهری بدون احیای واقعی خواهد بود.

امروز در بسیاری از شهرها تقابل میان استانداردهای مدرن و ساختار سنتی سبب شده تا کیفیت زندگی در این پهنه ها به شدت کاهش یابد و به دنبال آن ساکنان قدیمی احساس بی مکانی و طردشدگی را تجربه کنند زیرا زیرساخت های ناکافی دسترسی های تنگ و تاریک نبود خدمات شهری مناسب و فرسودگی مصالح همه در کنار هم محیطی فرساینده برای روان انسان ایجاد می کنند و این تجربه زیسته آزمندی برای ترک تدریجی بافت و مهاجرت به فضاهای تازه ساخت را تقویت می کند و در این میان سرمایه داران با نگاه صرفا اقتصادی به تکه تکه کردن زمین ها و دگرگونی کالبد می پردازند که این روند همگنی بافت را از میان برده و در نهایت هویتی گسسته و نامنسجم در فضا شکل می گیرد و بدین ترتیب زنجیره ای از تحولات نامتوازن تعادل میان انسان و مکان را بر هم می زند.

در چنین بستری روان ساکنان به شدت تحت تاثیر محیط فرسوده قرار می گیرد و آسیب هایی چون بی هویتی کاهش حس تعلق افسردگی پنهان خستگی مزمن و احساس ناامنی تشدید می شود زیرا انسان نه تنها در بعد مادی بلکه در سطح ادراک و احساس نیز با فضا ارتباط برقرار می کند و هرگونه اغتشاش بصری ناهمگونی فضایی و شلوغی کنترل نشده به صورت مستقیم بر تجربه روانی او اثر می گذارد برای نمونه کوچه هایی که روشنایی کافی ندارند یا دیوارهایی که رد تخریب و رهاشدگی بر آنها مشهود است در سطح ناخودآگاه پیام خطر و ناپایداری را به ذهن منتقل می کنند و نتیجه آن کناره گیری تدریجی از فضا کاهش حضور در فضاهای عمومی و

فروپاشی شبکه روابط محلی است که در گذشته مهم ترین پشتوانه حیات اجتماعی بافت به شمار می آمد.

ضرورت دارد که فرایند احیای بافت تاریخی از منظر آسیب شناسی همزمان کالبدی و روانشناختی بازخوانی شود و راهکارهای مداخله به گونه ای تدوین گردند که ضمن حفظ ارزش های میراثی به ارتقای استانداردهای زیست پذیری بینجامد و پیوند گسسته میان کالبد و انسان را ترمیم کند زیرا تمرکز صرف بر بازسازی نماها یا مرمت بناهای شاخص بدون توجه به کیفیت زندگی روزمره ساکنان به معنای اولویت دادن به تصویر بر محتوا است و این رویکرد هرگز نمی تواند حیات واقعی را به بافت بازگرداند و در نهایت تنها پوسته ای زیبا اما خالی از حضور فعال مردم به جا خواهد گذاشت که چنین فضایی در بهترین حالت به صحنه ای برای گردشگری مقطعی بدل می شود نه بستر پایدار برای زندگی روزمره.

نادیده گرفتن ابعاد روانی محیط در فرایندهای احیا منجر به تولید فضاهایی بی روح می شود که علی رغم نوسازی کالبدی فاقد سرزندگی اصیل هستند و به جای آنکه ساکنان را به ماندن تشویق کنند احساس غربت و ناپیوستگی را در آنها تقویت می کنند به ویژه هنگامی که زبان معماری جدید هیچ نسبتی با الگوهای آشنا و خاطره انگیز گذشته ندارد و مقیاس فضاها تناسبات حجمی مصالح و حتی رنگ ها بدون توجه به ذهنیت جمعی انتخاب می شوند فاصله ای عمیق میان ادراک ساکنان و واقعیت کالبدی شکل می گیرد که این فاصله خود یکی از عوامل مهم در تشدید بحران هویت فردی و اجتماعی است زیرا انسان برای احساس امنیت روانی نیازمند تداوم در نشانه ها و رمزگان فضایی است و هرگاه این تداوم به طور ناگهانی قطع شود فرآیند خودآگاهی مکانی دچار اختلال می شود.

این کتاب با هدف تدوین چارچوبی جامع برای احیای بافت های تاریخی زنده تلاش می کند تا با تحلیل دقیق آسیب های موجود و ارائه الگوهای عملیاتی مبتنی بر دانش معماری و اصول روانشناسی محیطی راهکارهایی را برای مدیریت تحول در این پهنه ها ارائه دهد که در آن حفاظت از میراث با نیاز به توسعه همسو گردد و فضاهای تاریخی دوباره به بستر پویای زندگی تبدیل شوند به گونه ای که نه تنها ارزش های کالبدی و هنری حفظ شوند بلکه کیفیت زندگی ساکنان نیز به سطحی شایسته ارتقا یابد و حضور نسل های جدید در بافت نه از سر اجبار اقتصادی بلکه بر پایه انتخاب آگاهانه و احساس تعلق عمیق صورت پذیرد زیرا تنها در این صورت است که می توان از احیای واقعی سخن گفت نه از بازسازی ظاهری. در این مسیر کتاب حاضر به بررسی رابطه متقابل میان هویت معماری الگوهای فضایی عادات زیستی و ساختارهای معنایی

می پردازد و نشان می دهد که چگونه می توان با تکیه بر اصول طراحی حساس به زمینه زبان معماری معاصر را با روح فضاهای تاریخی در آمیخت تا نه تقلیدی سطحی از گذشته شکل گیرد و نه گسستی کامل از آن بلکه تداومی خلاق که امکان همزیستی نسل های مختلف و شیوه های متنوع زندگی را در یک بستر مشترک فراهم آورد و بدین ترتیب بافت تاریخی از وضعیت انجماد خارج شده و به صحنه ای برای نوآوری مسئولانه تبدیل شود که در آن هر لایه جدید به جای نفی گذشته به گفت و گویی سازنده با آن وارد می شود. جنبه های مدیریتی و نهادی نیز مورد توجه قرار می گیرد زیرا تجربه های متعدد نشان داده است که بدون سازوکارهای مشارکت واقعی ساکنان بدون هماهنگی میان نهادهای متولی و بدون سیاست گذاری های بلندمدت هرگونه طرح احیا محکوم به شکست یا انحراف از اهداف اولیه خواهد بود در نتیجه این کتاب می کوشد تا تصویری روشن از چگونگی سازماندهی فرآیند احیا ارائه کند که در آن نقش جامعه محلی متخصصان مدیران شهری و سرمایه گذاران به صورت شفاف تعریف شود و هر یک در جایگاه خود به مسئولیت خویش آگاه شوند و در نهایت شبکه ای هماهنگ برای نجات و ارتقای بافت های تاریخی شکل گیرد تا این میراث ارزشمند نه تنها از خطر نابودی رها شود بلکه به یکی از ارکان اصلی پایداری فرهنگی اجتماعی و روانی شهرهای معاصر بدل گردد.

فصل اول

هستی‌شناسی بافت تاریخی در عصر معاصر

بافت تاریخی در عصر معاصر به عنوان لایه‌ای زنده از حافظه جمعی مطرح است که نه تنها روایتگر گذشته بلکه شکل‌دهنده بخش مهمی از فهم امروز ما از هویت شهری است و این بافت در بنیاد خود منظومه‌ای است از عناصر کالبد معنابخش و روابط انسانی که در طول سده‌ها شکل گرفته و به تدریج هویت یافته است و همین گستره تاریخی است که به شهر معنای عمق زمانی می‌بخشد و آن را از یک سازه صرفاً فیزیکی به یک کل زنده بدل می‌کند اما در جهان شتابان امروز که تغییر در ساختارهای اقتصادی تکنولوژیک و اجتماعی سرعت بی‌سابقه‌ای یافته این بافت‌ها با بحران‌های متعددی مواجه شده‌اند و این بحران‌ها نه تنها در سطح ظاهری بلکه در عمق معنایی و ساختاری آنها رخنه کرده است و سبب شده تا رابطه میان انسان معاصر و این لایه تاریخی به تدریج سست و گاهی گسسته شود. امروز فهم هستی‌شناسانه بافت تاریخی تنها از طریق مطالعه کالبد امکان‌پذیر نیست بلکه نیازمند نگرشی است که این بافت را به مثابه نظامی زنده و پویا درک کند نظامی که در آن هر فضا هر گذر و هر بدنه حامل معنایی اجتماعی فرهنگی و حتی روانی است و این معنا در تعامل با تجربه زیسته انسان شکل می‌گیرد با این حال گسترش شهرنشینی مدرن و ورود الگوهای ساختی جدید که اغلب بی‌اعتنا به پیشینه و مختصات مکان شکل می‌گیرند چنین سیستمی را با اختلال مواجه می‌کند و این اختلال هنگامی تشدید می‌شود که فضاهای تاریخی تحت فشار نیازهای جدید کاربری تغییراتی ناهمگون را تجربه می‌کنند و این دگرگونی‌ها در بسیاری موارد منجر به از میان رفتن پیوندهای اصیل می‌شود و فضا دیگر توان انتقال معنای گذشته را ندارد. هستی‌شناسی بافت تاریخی در عصر معاصر نیازمند فهم رابطه میان زمان کالبد و تجربه انسانی است زیرا این سه عنصر در کنش متقابل با یکدیگر هویت فضایی را می‌سازند زمان به بافت عمق و تداوم می‌بخشد کالبد ظرف عینیت‌یافته فرهنگ است و تجربه انسانی روح جریان‌یافته در این ظرف است اما هنگامی که نگاه مدرن به فضا صرفاً مبتنی بر سرعت سودآوری و استانداردسازی باشد این سه‌گانه دچار گسست می‌شود و نتیجه آن تقلیل

بافت تاریخی به شیئی ثابت و غیرپویا است که تنها برای عکاسی گردشگری یا نمایش گذشته به کار می‌آید نه برای زیست واقعی و این کاهش نقش وجودی بافت سبب می‌شود که مکان از مقام بودن به حالت داشتن تنزل یابد و به جای آنکه انسان در آن زندگی کند تنها به آن نگاه کند. از منظر هستی‌شناسی بافت تاریخی دارای دو وجه است نخست وجه محسوس که شامل مصالح ساختار هندسه و سازمان فضایی است و دوم وجه نامحسوس که شامل خاطره جمعی آیین‌ها ارزش‌ها و الگوی زندگی است و عصر معاصر با فشار ترکیبی سرمایه شهری مداخلات گسترده و نیازهای جدید زیستی بیش از هر زمان دیگر موجب شکاف میان این دو وجه شده است زیرا بسیاری از طرح‌های توسعه تنها وجه محسوس را مورد توجه قرار می‌دهند و وجه نامحسوس را یا نادیده می‌گیرند یا ناتوان از درک آنند و همین ناتوانی موجب می‌شود تا هرگونه مداخله به جای احیا به خاموشی تدریجی روح مکان بینجامد و فضا به ظاهر مرمت شود اما در ذات خود پژمرده گردد و این فرآیند آرام و بی‌صدا ماهیت بافت را دگرگون می‌کند.

در حوزه تعریف فلسفی مکان بافت تاریخی بر محور مفهوم بودن شکل می‌گیرد یعنی مکانی است که حضور انسان در آن دارای عمق معنایی است و عناصر آن نه به صورت اجزای جداگانه بلکه همچون نشانه‌هایی از یک کل منسجم ادراک می‌شوند اما در عصر معاصر با تسلط فرهنگ سرعت و مصرف این معنای بودن جای خود را به معیاری کمی‌گرا داده است و تجربه زیسته انسان از فضا تقلیل یافته است و این تقلیل به شکلی مستقیم بر فهم هستی‌شناسانه بافت اثر می‌گذارد زیرا بافت هنگامی می‌تواند به حیات اصیل خود ادامه دهد که در آن تجربه انسانی در اولویت باشد و این تجربه به شکل طبیعی و سیال در دل فضا جریان یابد نه اینکه در چارچوب‌های صوری و بی‌جان محصور شود. هستی‌شناسی بافت تاریخی در عصر معاصر به معنای درک لایه‌مندی آن نیز هست لایه‌مندی که در آن گذشته حال و آینده نه در تقابل بلکه در گفتگویی مداوم قرار دارند و فضاهای تاریخی هنگامی می‌توانند به حیات خویش ادامه دهند که این گفتگو به شکل سالم و مستمر ادامه یابد اما بحران زمان معاصر این است که در بسیاری از شهرها حال و آینده بدون گفتگویی سازنده بر گذشته تحمیل می‌شوند و این تحمیل سبب پیدایش شکلی از گسست فرهنگی است که نه تنها در کالبد بلکه در ناخودآگاه جمعی ساکنان نیز رسوخ می‌کند و نتیجه آن از دست رفتن حس تداوم و ثبات است و شهر تبدیل به مجموعه‌ای نامتقارن از تکه‌های بی‌ارتباط می‌شود که نه روایت واحدی تولید می‌کند و نه معنای همبسته‌ای ارائه می‌دهد.

فهم هستی‌شناسانه بافت تاریخی در عصر معاصر مستلزم بازشناسی نقش انسان در شکل‌دهی به معنای فضا است زیرا هرچه هم که کالبد قدیمی مرمت و زیبا شود مادام که در آن زندگی پویا حضور اجتماعی تعامل همسایگی و حس تعلق شکل نگیرد این بافت تنها به کالبد بدون روح بدل می‌شود و این همان نقطه بحرانی است که بسیاری از مداخلات امروز با آن مواجه‌اند از این رو لازم است که نگاه به بافت از سطح حفاظت صرف فراتر رود و به سطح درک هستی و حضور انسانی ارتقا یابد تا بافت بتواند در جهان معاصر نه همچون یادگاری منجمد بلکه همچون موجودیتی زنده در مسیر تکامل شهر نقش‌آفرینی کند و معنای خویش را در تعامل با نسل‌های جدید بازتولید نماید.

تعریف بافت تاریخی به مثابه یک ارگانیزم زنده‌و نه یک موزه

تعریف بافت تاریخی به مثابه یک ارگانیزم زنده مستلزم آن است که آن را نه به صورت مجموعه‌ای از اشیاء ثابت بلکه به عنوان سیستمی پویا درک کنیم که در آن عناصر فضایی انسانی و فرهنگی در تعامل مداوم قرار دارند و حیات آن در جریان روزمره ساکنان شکل می‌گیرد چنین نگرشی این پهنه را از حالت شیء نمایشی خارج می‌کند و آن را در جایگاه محیطی فعال قرار می‌دهد که نفس می‌کشد تغییر می‌پذیرد و رشد می‌کند در این چارچوب هر گذر هر حیاط هر میدان و هر بدنه نه تنها یک ساختار فیزیکی بلکه بخشی از شبکه پیچیده روابط اجتماعی است که در طول زمان معنا یافته است و همین پویایی است که آن را از مفهوم موزه که بر ایستایی و فاصله میان ناظر و موضوع تاکید دارد متمایز می‌سازد. در نگاه موزه‌ای فضا در وضعیت انجماد قرار می‌گیرد و اصالت آن در حفظ شکل اولیه بدون دخالت زندگی معاصر تعریف می‌شود در حالی که برداشت ارگانیزمی بر استمرار حضور انسان و قابلیت انطباق با نیازهای نوین تاکید می‌کند و این انطباق نه به معنای تخریب بلکه به معنای تحول سنجیده است که با رعایت ساختار کلی انجام می‌شود همان گونه که یک موجود زنده با حفظ هویت زیستی خود در برابر شرایط تازه واکنش نشان می‌دهد این محدوده نیز می‌تواند با پذیرش کارکردهای جدید تداوم یابد بدون آنکه بنیاد معنایی خویش را از دست بدهد و همین قابلیت سازگاری نشانگر زنده بودن آن است نه شیئی بودن آن.

یک سامانه پویا دارای چرخه تولد رشد فرسودگی و بازآفرینی است و این چرخه در پهنه‌های قدیمی نیز قابل مشاهده است زیرا ساختمان‌ها نوسازی می‌شوند فعالیت‌ها جابه‌جا می‌گردند

و نسل ها تغییر می کنند اما روح کلی مکان باقی می ماند اگر این چرخه طبیعی با دخالت های شتاب زده یا سیاست های یک سوپه قطع شود تعادل آن بر هم می خورد و نتیجه آن رکود یا نابودی خواهد بود بنابراین تعریف ارگانیک مستلزم پذیرش تحول کنترل شده است که در آن هر مداخله همچون جراحی دقیق با شناخت اندام های کلی انجام می شود تا کارکرد عمومی تقویت گردد نه اینکه پیکره اصلی دچار آسیب شود. در این دیدگاه ارزش اصلی در تجربه زیسته نهفته است نه در صرف تماشای جداره ها زیرا حضور کودکان در کوچه ها صدای گفتگو در ایوان ها برگزاری آیین های محلی و تداوم فعالیت های خرد اقتصادی همگی نشان دهنده جریان حیات هستند و بدون این عناصر حسی هرچند بناها سالم باقی بمانند محیط تهی از معنا خواهد بود بنابراین تفکیک کامل فضا از ساکنان آن و تبدیل آن به صحنه بازدید گردشگری نوعی گسست بنیادین ایجاد می کند که ماهیت اصلی را مخدوش می سازد و مکان را به شیئی نمایشی تقلیل می دهد که تنها برای نگاه کردن است نه برای زیستن. تبیین ارگانیک بر مفهوم پیوند میان اجزا تاکید دارد زیرا همان گونه که در یک موجود زنده اندام ها در وابستگی متقابل عمل می کنند در این محدوده نیز خانه ها بازارچه ها گذرها فضاهای مذهبی و عرصه های عمومی در ارتباط ارگانیک قرار دارند و حذف یا جایگزینی ناهماهنگ هر بخش می تواند تعادل کل را مختل سازد از این رو هر طرح توسعه باید با درک شبکه روابط عمل کند و تنها به اصلاح یک نقطه بدون توجه به پیامدهای گسترده بسنده نکند این نگاه سیستمی مانع از مداخلات جزیره ای می شود و یکپارچگی ساختاری را حفظ می کند. یکی از ویژگی های حیات داشتن قابلیت یادگیری و پاسخ به محیط است و این قابلیت در ساختارهای کهن از طریق انطباق تاریخی با اقلیم فرهنگ و اقتصاد شکل گرفته است مصالح بومی الگوی سایه اندازی سازمان فضایی درونگرا و شیوه های همسایگی همگی حاصل تجربه نسل های پیشین در مواجهه با شرایط خاص بوده اند و همین دانش انباشته سبب شده که این بسترها پایدار بمانند اگر این حکمت نهفته نادیده گرفته شود و الگوهای بیگانه بدون توجه به زمینه جایگزین گردد زنجیره انتقال تجربه گسسته می شود و توان تطابق کاهش می یابد در نتیجه حیات طبیعی مختل خواهد شد.

نگاه غیرموزه ای بر مشارکت فعال ساکنان در فرآیند نگهداشت و تحول تاکید دارد زیرا در یک ارگانیکم زنده اجزا خود در بازسازی سهیم هستند و نیروهای درونی عامل بقا محسوب می شوند به همین ترتیب این پهنه ها هنگامی پایدار می مانند که جامعه محلی در تصمیم گیری سهیم باشد و احساس مالکیت معنوی داشته باشد حذف این نقش و واگذاری کامل مدیریت به نهادهای

بیرونی منجر به بیگانگی و کاهش حس تعلق می‌شود و در نهایت محیط به فضایی رسمی و سرد بدل می‌گردد که با زندگی روزمره فاصله دارد و این فاصله نشانه مرگ تدریجی است. تعریف بافت تاریخی به مثابه یک ارگانیسم زنده بر پویایی تداوم تعامل سازگاری و مشارکت استوار است و آن را از چارچوب ایستا و نمایشی جدا می‌سازد چنین برداشتی امکان می‌دهد که گذشته نه به صورت خاطره منجمد بلکه به عنوان سرمایه‌ای فعال در شکل دهی آینده نقش ایفا کند و این سرمایه تنها زمانی ثمربخش خواهد بود که زندگی واقعی در آن جریان داشته باشد و نسل‌های جدید بتوانند در بستر آن تجربه نو خلق کنند بدون آنکه رشته پیوند با پیشینه قطع شود و این تداوم خلاقانه همان معنای حیات است که این پهنه‌ها را از یک موزه خاموش متمایز می‌سازد.

تضاد پارادایم‌های مدرنیته و سنت در بسترهای تاریخی

تضاد پارادایم‌های مدرنیته و سنت در بسترهای تاریخی از بنیاد در تفاوت نگاه به زمان ریشه دارد زیرا اندیشه نوگرایی بر گسست از گذشته و تمرکز بر آینده بنا شده در حالی که شیوه کهن بر استمرار و تداوم استوار است این دو نگرش هنگامی که در عرصه شهر تلاقی می‌کنند به تقابل معنایی و کالبدی می‌انجامند و این تقابل در فضاهای قدیمی بیش از هر جای دیگر نمایان می‌شود چون این محدوده‌ها حامل لایه‌های انباشته از تجربه و معنا هستند و هرگونه تغییر شتابان در آنها نه تنها دگرگونی ظاهری بلکه دگرسازی هویتی به همراه دارد در نتیجه صحنه‌ای شکل می‌گیرد که در آن منطق توسعه سریع با منطق آرام شکل‌گیری تاریخی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. نوگرایی شهری مبتنی بر کارایی سرعت استانداردسازی و فناوری پیشرفته است و در چارچوب آن فضا همچون ظرفی برای عملکرد تعریف می‌شود در مقابل سنت بر هماهنگی با اقلیم تناسب انسانی تجربه زیسته و حکمت انباشته تکیه دارد و محیط را عرصه‌ای برای بودن و معنایابی می‌داند هنگامی که طرح‌های بزرگ مقیاس با ضوابط یکسان در پهنه‌های قدیمی اجرا می‌شوند مقیاس انسانی و ظرافت سازمان فضایی دچار اختلال می‌گردد و بدین ترتیب شکاف میان این دو منطق تشدید می‌شود زیرا یکی به دنبال حداکثر سازی بهره‌وری است و دیگری در پی حفظ تعادل میان انسان و محیط.

در سطح معرفتی مدرنیته بر عقلانیت ابزاری و محاسبه‌گری تأکید دارد در حالی که سنت بر خرد شهودی و تجربه جمعی متکی است این تفاوت مبنایی در شیوه تصمیم‌گیری نیز بازتاب می‌یابد به گونه‌ای که برنامه‌ریزی جدید اغلب بر داده‌های کمی و شاخص‌های اقتصادی استوار

می شود اما ساختارهای قدیمی نتیجه تعامل تدریجی میان مردم و محیط بوده اند که در آن ارزش های غیرقابل اندازه گیری نقش اصلی داشته اند هنگامی که شاخص های سودآوری جایگزین معیارهای فرهنگی می شوند فضای تاریخی در معرض تبدیل شدن به کالایی قابل مبادله قرار می گیرد و معنای وجودی آن تحت تأثیر منطق بازار تغییر می یابد. از منظر کالبدی تضاد میان این دو پارادایم در هندسه و سازمان فضایی نیز آشکار است زیرا معماری معاصر به خطوط صاف حجم های خالص و شبکه های منظم گرایش دارد در حالی که بافت های کهن حاصل رشد تدریجی و انطباق با شرایط طبیعی هستند و ساختاری پیچیده و ارگانیک دارند ترکیب ناهمگون این دو زبان فضایی می تواند به آشفتگی بصری و اختلال در خوانایی منجر شود و حس ناپیوستگی را در تجربه کاربران تقویت کند این ناهماهنگی نه تنها در نماها بلکه در نسبت میان فضاهای عمومی و خصوصی نیز مشاهده می شود که الگوی سنتی را به چالش می کشد.

در بعد اجتماعی مدرنیته با فردگرایی تحرک بالا و تغییر سبک زندگی همراه است در حالی که سنت بر همبستگی محلی روابط همسایگی و تداوم آیین ها استوار است ورود الگوی زیست نوین به محیط های قدیمی می تواند شبکه های ارتباطی موجود را تضعیف کند و ساختار اجتماعی را دچار دگرگونی سازد به ویژه هنگامی که ساکنان اصیل جای خود را به جمعیت های موقتی می دهند و تعاملات پایدار جایگزین ارتباطات گذرا می شود در این شرایط فضا دیگر ظرف خاطره مشترک نیست بلکه عرصه عبور و مصرف لحظه ای خواهد بود. در عرصه معنایی نیز مدرنیته اغلب با روایت پیشرفت خطی تعریف می شود و گذشته را مرحله ای سپری شده می داند در حالی که سنت گذشته را منبع الهام و مرجع هویت می انگارد این تفاوت تفسیر از تاریخ سبب می شود که در سیاست گذاری شهری ارزش ها به گونه ای متفاوت سنجیده شوند و گاه عناصر قدیمی به عنوان مانع توسعه تلقی گردند نه سرمایه فرهنگی چنین برداشتی می تواند زمینه تخریب تدریجی یا تغییر کاربری های نامتجانس را فراهم آورد و رشته پیوستگی میان نسل ها را تضعیف کند. با این حال تضاد میان این دو نگرش الزاماً به معنای حذف یکی به سود دیگری نیست بلکه می تواند به گفتگویی خلاق بینجامد اگر چارچوبی برای تعامل میان آنها تعریف شود زیرا نوگرایی می تواند ابزارهای فنی و دانش روز را در خدمت بهبود کیفیت زندگی در پهنه های قدیمی قرار دهد و سنت نیز می تواند ارزش های معنایی و انسانی را به فرآیند توسعه تزریق کند تحقق این هم افزایی نیازمند درک عمیق از ویژگی های زمینه و پرهیز از تقلید سطحی است تا مداخله ها نه تحمیل بلکه امتداد طبیعی تحول باشند.

بسترهای تاریخی صحنه مواجهه دو جهان بینی متفاوت هستند که هر یک تصویری خاص از آینده ارائه می دهند یکی مبتنی بر سرعت تغییر و دیگری متکی بر تداوم و حافظه جمعی چالش اصلی عصر حاضر در یافتن تعادلی میان این دو است تا نه پیشرفت فدای نوستالژی شود و نه میراث فرهنگی قربانی شتاب توسعه گردد تنها از طریق بازتعریف رابطه میان نو و کهن می توان به الگویی دست یافت که در آن تحولات معاصر در چارچوب احترام به ساختارهای پیشین رخ دهد و شهر بتواند بدون از دست دادن هویت خویش به مسیر تکامل ادامه دهد.

جایگاه بافت تاریخی در هویت بخشی به کلان شهرهای امروز

بافت های تاریخی به مثابه شناسنامه بصری و روح جمعی کلان شهرهای کنونی عمل می کنند که در میان انبوه ساخت و سازهای ناهمگون و بی هویت، پیوند میان ساکنان امروز با ریشه های فرهنگی گذشته را زنده نگاه می دارند. در دنیایی که شتاب شهرنشینی مدرن، فضاهای زیستی را به مجموعه ای از بلوک های بی روح و عملگرا بدل کرده است، این پهنه های قدیمی همچون لنگرگاهی برای حفظ تعادل روانی و تثبیت جایگاه وجودی انسان در کالبد متغیر شهری ظاهر می شوند. حضور این گنجینه های کالبدی بستری فراهم می آورد که در آن خاطرات مشترک، آیین های زیستی و زبان معماری بومی در برابر روند یکسان سازی جهانی شدن مقاومتی هوشمندانه نشان دهند و تمایز منحصر به فرد هر زیست بوم را در حافظه جهانی ثبت کنند. این پهنه ها در قلب کلان شهرها نه تنها به عنوان بناهایی فرسوده بلکه به عنوان روایتگران اقتدار فرهنگی و بلوغ تمدنی هر جامعه تلقی می شوند که با استواری بر اصالت خود امکان فهم عمق تاریخی را برای شهروندان سرگشته در جهان پرشتاب فراهم می کنند. هنگامی که یک کلان شهر از موهبت وجود هسته های کهن بهره مند باشد، قدرت روایت گری آن افزایش می یابد زیرا این فضاها نقطه اشتراک تجربه میان نسل های مختلف هستند و بستری برای دیالوگ میان سنت و تجدد ایجاد می کنند. در چنین شرایطی هویت شهری از حالت ایستا خارج شده و به جریانی سیال میان معماری دیروز و نیازهای فردا بدل می شود و برای ساکنان حس تعلق عمیق تری ایجاد می کند. در بررسی هویت کلان شهرهای معاصر، بافت های کهن نقشی راهبردی در ارتقای برند شهری و تقویت سرمایه های اجتماعی ایفا می کنند زیرا گردشگری، پژوهش و تعاملات اجتماعی در این پهنه ها ارزش هایی افزوده تر از فضاهای نوساز اداری یا تجاری به همراه دارند. این مناطق با تکیه بر مقیاس انسانی و ساختار ارگانیک، تضادی دلپذیر با کلان سازه های مدرن ایجاد می کنند که در نهایت به غنای